



گپ‌وگفتی با  
استاد علی نصیریان

## تمام شدنی نیستیم

اصلاً درس خوان نبودیم. من هم که در این موج‌ها شناور بودم، در نهایت بیشتر برای ساخت نمایش وقت می‌گذاشتم.

**■ در آن دوران فعالیت هنری هم داشتید؟**

بیشترین بخش خاطرات خوب من به کارهای نمایشی و هنری برمی‌گردد که با هم کلاسی‌ها و هم دوره‌های قدیم انجام می‌دادیم. نمایش‌هایی که هم در مدرسه و هم برای گردش‌های دست جمعی خارج از شهر، مثل ونک، درکه و باغ منظریه آماده می‌کردیم. آن زمان کارگران و دانشجویان گردش‌های دسته‌جمعی ترتیب می‌دادند و به بیرون از شهر می‌رفتند. گاهی من به تنهایی و گاهی با همکاری دوستان نمایش‌نامه درست می‌کردیم و در آنجا برای کارگران و دانشجویان اجرا می‌کردیم. خاطرات خیلی خوبی از آن ایام دارم. چون فعالیت هنری بخشی از زندگی ما بود و یاد می‌گرفتم چطور با مردم مواجه بشویم و با تماشاگر ارتباط برقرار کنیم، اصولاً نمایش یعنی چه و چه اتفاقی در آن می‌افتد. تمام این‌ها برای من بی‌نهایت جذاب بودند. بیشتر وقتم را در آن دوران صرف کارهای هنری می‌کردم و اینکه چطور انجمن ادبی تشکیل بدهیم، شعرخوانی کنیم و از این قبیل فعالیت‌های هنری داشته باشیم.

**■ نظر شما درباره شهرت چیست؟**

هیچ‌وقت دغدغه شهرت نداشتم. دوست داشتم و دارم که با مردم ارتباط برقرار کنم. این کار و حرفه من است. هنوز هم از این ارتباط لذت می‌برم؛ به‌خصوص که محبت،

در بازیگری، نویسندگی و کارگردانی تئاتر اسم و رسمی ماندگار دارد. او در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ به دنیا آمده و از هنرستان هنرپیشگی تهران فارغ‌التحصیل شده است. فعالیت هنری‌اش را در ۱۳۳۱ با بازی در «تئاتر جامعه باربد» آغاز کرد. در سال ۱۳۳۵ جایزه نخستین مسابقه نمایش‌نامه‌نویسی را برای نمایش «بلبل سرگشته» دریافت کرد. فیلم گاو نخستین فعالیت سینمایی او بوده است. وی در سال ۱۳۸۰ به‌عنوان یکی از چهره‌های ماندگار ایرانی در رشته بازیگری تئاتر و سینما شناخته شد. اولین پروژه تلویزیونی بزرگ بعد از انقلاب سریال «هزار دستان» بود که در سال ۱۳۵۹ ساخته شد و علی نصیریان نقش ابوالفتح را در آن بازی کرد. تا قبل از انقلاب فقط در هفت فیلم سینمایی بازی کرده بود که همگی به «موج نو» و روشن‌فکرانه معروف بودند. در سال ۱۳۶۲، نقش قاضی شارح را در سریال «سربداران» بازی کرد که تا آن تاریخ نقشی منحصر به فرد بود. در سال ۱۳۹۰، استاد نصیریان برای بازی در فیلم «شکارچی شنبه» انتخاب شد و به او تذکر دادند که ممکن است ویزای آمریکا را به‌خاطر بازی در این فیلم از دست بدهد. با اینکه هر سال برای دیدن پسرش به ایالات متحده سفر می‌کرد، اما او بازی در این فیلم را پذیرفت و این کار خود را «ذخیره‌ای برای آخرت» نامید.

**■ از دوران تحصیلتان برایمان بگویید.**  
مدرسه ابتدایی من در ساختمانی قدیمی در بخشی از باغ معیرالممالک قرار داشت.

محلی پرخاطره و دوست‌داشتنی که از لحاظ معماری برای من بسیار جذاب بود. خصوصاً که در آن زمان بازماندگان آن خانواده قدیمی هنوز در آنجا ساکن بودند و ما در دوران تحصیل آن‌ها را می‌دیدیم. بعد که وارد دبیرستان شدم به مدرسه‌ای می‌رفتم که شرایط مطلوبی نداشت. مدرسه‌ای در چهارراه گمرک که به زبان ساده بی‌در و پیکر بود. بسیار شلوغ بود و در هر کلاس ۶۰ تا ۷۰ شاگرد بودیم. اتاق‌ها و راهروهای تنگ و دلگیری داشت. آن قدر وضع بدی داشت که می‌توانم بگویم غیرقابل استفاده بود. اما خوب شرایط زندگی آن زمان همین بود. مدرسه ما هم دولتی بود و من پول و امکانات مدرسه خصوصی را نداشتم.

در آن دوره، یعنی اواخر دهه ۱۳۲۰، اعتقادات سیاسی روی بورس بود. جناح‌های سیاسی دائم با هم مشاجره می‌کردند و شرایط به قدری نامساعد شده بود که به شاگردها و معلم‌ها هم سرایت کرده بود و باعث تنش‌هایی در مدرسه می‌شد. قبل از کودتای ۲۸ مرداد بود و ما آزادی عمل بیشتری، از قبیل میتینگ دادن و از این دست اتفاقات داشتیم. در نتیجه درس تحت‌الشعاع فعالیت سیاسی قرار گرفته بود. شاگردان تحت تأثیر جو حاکم بر مملکت و فضای اجتماعی، بیشتر به بحث و گفت‌وگوی سیاسی می‌پرداختند تا تحصیل. به همین دلیل درس‌هایمان خیلی بد بود (با خنده).

مدرسه ابتدایی من در ساختمانی قدیمی در بخشی از باغ معیرالممالک قرار داشت. محلی پرخاطره و دوست‌داشتنی که از لحاظ معماری برای من بسیار جذاب بود. خصوصاً که در آن زمان بازماندگان آن خانواده قدیمی هنوز در آنجا ساکن بودند و ما در دوران تحصیل آن‌ها را می‌دیدیم. بعد که وارد دبیرستان شدم به مدرسه‌ای می‌رفتم که شرایط مطلوبی نداشت. مدرسه‌ای در چهارراه گمرک که به زبان ساده بی‌در و پیکر بود. بسیار شلوغ بود و در هر کلاس ۶۰ تا ۷۰ شاگرد بودیم. اتاق‌ها و راهروهای تنگ و دلگیری داشت. آن قدر وضع بدی داشت که می‌توانم بگویم غیرقابل استفاده بود. اما خوب شرایط زندگی آن زمان همین بود. مدرسه ما

قبل از هر چیزی باید معنای موفقیت را بدانیم و برایمان روشن بشود؛ چون موفقیت پیامدهایی دارد. پیامد هر موفقیت و شکستی ظرفیت است. یعنی جوانان باید بکوشند، ظرفیت موفقیت یا شکست را داشته باشند. موفقیت فقط پول و یا شهرت نیست، بلکه تأثیرگذاری آن کار است. صداقتی است که در آن کار ارائه شده است. اگر تأثیرگذار بود، باید ظرفیتش را داشته باشد تا منحرف نشود و راه را اشتباهی نرود. فکر نکنند که به جایی رسیده و تمام شده است که هرگز این طور نیست. کار ما تمام شدنی نیست و کسی در این کار استاد نمی‌شود. همه همیشه باید در حال تلمذ و یادگیری باشیم. چون هر کاری برای ما تازه است و باید یاد بگیریم و تمرین کنیم. اگر به موفقیت هم رسیدیم، فکر نکنیم تمام شده است، بلکه امکان دارد موفقیت یک شکست باشد، اگر درکش نکنیم، نفهمیم و ظرفیتش را نداشته باشیم. البته شکست هم هیچ اشکالی ندارد و نباید از آن ترسید و یا وحشت کرد. چون شکست هم هشدار است که باید انگیزه ایجاد کند و نیروی تازه به وجود بیاورد تا بتوانیم حرکت کنیم. همه این‌ها مقدمات و مؤخراتی دارد که باید در مورد آن‌ها بحث و گفت‌وگو بشود. نمی‌توان موفقیت را با عشق، شهرت، ثروت و امثال این‌ها تعریف کرد. پشت این‌ها سلسله آدابی وجود دارد که باید یاد بگیریم و بفهمیم تا در ما ظرفیت به وجود بیاید. به نظر من جوان‌های ما باید ابتدا به فکر به دست آوردن ظرفیت این دو مقوله باشند. در این صورت است که می‌توانند موفقیت و شکست را تحمل کنند. پس می‌بینید که این تعریف‌ها ساده نیستند و به بحث نیاز دارند.



هنرمند هم انسان است و زندگی می‌کند، اما هنر مقوله‌ای مستقل است. نسل‌ها را به هم پیوند می‌دهد و نباید به عنوان وظیفه به آن نگاه کرد. با ایجاد کارگاه‌های آموزشی و بازگیری و ایجاد فضای بحث و گفت‌وگو بین نسل‌ها بسیار موافقم. این کارگاه‌ها می‌توانند به نسل جوان ایده بدهند. تجربیات من و ما برای این نسل شاید تا حدی مفید باشد، اما همیشه کارآمد نیست. خیلی چیزها عوض شده‌اند. روش‌ها و سبک‌ها روز به روز تغییر می‌کنند. لزومی نمی‌بینم که ما آنچه را که یاد گرفته‌ایم، به همان شکل که دریافت کرده‌ایم، به دیگران دیکته کنیم. ارتباطات این روزها به قدری پیشرفت کرده‌اند که جوان امروز می‌تواند اطلاعات یک نمایش‌نامه، تئاتر، کتاب و یا هر مطلبی را ظرف چند لحظه در اختیار داشته باشد و این خیلی خوب است.

**■ جوانان چگونه می‌توانند موفق باشند؟**

### آینده ایران را با این جوانان چطور می‌بینید؟

آینده ایران همیشه خوب و روشن بوده است. جامعه ما در هر شرایطی از سختی‌ها عبور کرده و همیشه تداوم داشته و شکوفا شده است. برای مثال، هزار سال است ادبیات و زبان ما با این ملت همراه بوده و هرگز نتوانسته‌اند تأثیری بر آن بگذارند و تغییرش دهند. این‌ها پشتوانه، شناس‌نامه و ریشه ما هستند. برگه هویت ایرانی محسوب می‌شوند. ما همیشه از تمام سختی‌ها عبور کرده‌ایم. من آینده را خیلی روشن می‌بینم. همیشه امیدوار بوده‌ام و هستم و برای جوانان آینده‌ای خوب می‌بینم. مشکلات و سختی‌هایی وجود دارند، اما هرگز ماندگار نیستند. این امید را من از طرف خودم نمی‌دهم، تاریخ ماست که ثابت می‌کند ما توانسته‌ایم و تا چه حد تواناییم.

عنایت و توجه مردم تشویق‌کننده است و همیشه به من انرژی می‌دهد. در گذشته علاقه داشتم شناخته شوم و شهرت داشته باشم، اما الان فکر می‌کنم کافی است.

**■ نظر تان در مورد محبوب بودن چیست؟**

محبوبیت به نوع کار هنرمند برمی‌گردد. هر کس به نوعی تأثیر می‌گذارد. مهم ارتباط صادقانه و عمیقی است که با مخاطب برقرار می‌شود و بسیار ارزشمندتر از مشهور شدن صرف است. گاهی از من می‌پرسند که چرا کم‌کار شده‌ای. باید در جواب بگویم تا زمانی که جسم و جانم توان کار کردن داشته باشد، دوست دارم ارتباطم را با مردم حفظ کنم. اما باید در نظر داشته باشید که کار ما مستمر نیست و هر کاری هم که پیشنهاد می‌شود، مناسب و درخور نیست که انگیزه فعالیت بدهد. هنری که به دل بنشیند، ماندگار می‌شود و برای من این لذت‌بخش است. (استاد با خنده‌ای روح‌نواز می‌گوید) هیچ گفتاری بهتر از خاموشی نیست!

در تمام عرصه‌های هنری و در تمام دنیا می‌توان هم‌آثار خیلی قوی و هم‌کارهای خیلی ضعیف پیدا کرد؛ از کارهایی که فقط با هدف سرگرم کردن لحظه‌ای تماشاگر ساخته می‌شوند، تا آثار ارزشمندی که موجب به کار افتادن تفکر و اندیشه مخاطب می‌شوند و انسان و انسانیت را به تصویر در می‌آورند. کار در این زمینه‌ها به انتخاب هنرمند و تعریف شخصی خودش از هنر بستگی دارد.

**■ وظیفه هنرمند در قبال نسل آینده چیست؟**